

دروغهای بزرگ دربارهٔ آذربایجان

تقدیم به دوست دانشمندِ آزادهٔ آذربایجانی ام،

استاد محمد امین ریاحی

هنوز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) به پایان نرسیده بود که روسیهٔ تزاری، متحد کشورهای انگلیس و فرانسه از پای درآمد، و قشون عثمانی، متحد آلمان، در سپتامبر ۱۹۱۸ به فرماندهی نوری پاشا وارد قفقاز شد و شهر باکورا تصرف کرد. در آن سالها در کشور عثمانی «ترکان جوان» با تکیه بر تیز «پان تورکیسم» در صدد بودند از تمام ترکان جهان کشور واحدی به وجود بیاورند. بدیهی ست توجه آنان در درجهٔ اول به ترک زبانان آذربایجان ایران، و ترکان قفقاز و آسیای میانه (ترکمنها، ازبکها، قرقیزها...) بود که کم و بیش در همسایگی دولت عثمانی قرار داشتند. حضور قوای نظامی دولت عثمانی در قفقاز زیاد به طول نینجامید زیرا دولت عثمانی نیز به سرنوشت روسیهٔ تزاری دچار شد و جنگ جهانی به سود انگلیس و فرانسه، و به شکست آلمان و متحدانش به پایان رسید. و از دولت وسیع عثمانی، فقط همین کشور ترکیهٔ امروزی باقی ماند، و در بقیهٔ مستملکاتش به مرور زمان، در خاورمیانهٔ امروزی، کشورهایی به وجود آمد که نخستین آنها عراق و سوریه و لبنان بود، و آخرین آنها اسرائیل. پس از کناره گیری روسیه از جنگ جهانی، مساواتیان در ۲۷ ماه مه ۱۹۱۸ «در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و به نام جمهوری آذربایجان اعلام استقلال کردند، و چون باکو در آن هنگام در تصرف ارمنه بود، در سپتامبر ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا شهر باکورا متصرف شدند. پس از این واقعه، دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود، به شهر باکو انتقال یافت». ولی این دولت

در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ که ارتش سرخ شهر باکورا تصرف کرد، ساقط شد.^۱ این نامگذاری (جمهوری آذربایجان در بخشی از قفقاز) در ایران مورد اعتراض افرادی چون شیخ محمد خیابانی قرار گرفت. وی به درستی تشخیص داده بود، که به اصطلاح در زیر این کاسه، نیم کاسه ای ست، و قفقازها در آینده قصد دست اندازی به آذربایجان ایران را دارند. پس پیشنهاد کرد که «آذربایجان» ایران، از این پس «آزادستان» (سرزمین آزادی) نامیده شود تا بلای الحاق آذربایجان را به قفقاز، بدین طریق از سر ایران دور کند، که البته راه حل عملی نبود. ولی همین اعتراض، نشان داد که عده ای از ایرانیان خطر را به خوبی احساس کرده بودند. چنان که در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی نیز روزنامه ای به زبان فارسی به نام آذربایجان جزء لاینفک ایران منتشر می گردید که نشریه رسمی کمیته باکوبی فرقه دموکرات ایران بود، و سید جعفر پیشه وری اولین مقالات فارسی اش را در همین روزنامه چاپ می کرد.^۲ در سالهای بعد، در صحت پیش بینی خیابانی، آکادمیسین بارتولد که مدتی از عمرش را در وزارت خارجه روسیه گذرانیده بود، نیز نوشت:

نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان [آذربایجان شوروی] از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند. و درباره نام صحیح برای آذربایجان شوروی اظهار نظر کرد:

هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان [شوروی] را شامل شود، در آن صورت می توان نام ارا را برگزید.^۳

پس از آن که حکومت شوروی بر قفقاز (اران و شروان و گنجه و...) مسلط گردید، نام «آذربایجان» را که مساواتیان بر بخشی از قفقاز گذاشته بودند، با سیاست خود مناسب یافت. پس در آن سرزمین «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» را بنیاد نهاد، همان طوری که در آسیای مرکزی نیز چندین جمهوری دیگر بی هرگونه پشتوانه تاریخی، به نامهای ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و... به وجود آورد.

از اواخر جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ م.) تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از طرف دولت شوروی سابق، کوششهایی برای جدا ساختن آذربایجان از ایران، و الحاق آن به جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان به عمل آمد که خوشبختانه با ناکامی مطلق روبه رو گردید. اما پس از تجربه ناموفق تجزیه آذربایجان به دست سید جعفر پیشه وری و فرقه دموکرات او- در زمانی که آذربایجان و ایالات شمالی ایران تحت اشغال ارتش سرخ بود- ظاهراً دولت شوروی متوجه شد که تصرف آذربایجان ایران از طریق نظامی عملی

نیست، پس آن دولت در صدد برآمد به دست «تاریخنگاران» و «محققان» گوش به فرمان استالین و حزب کمونیست شوروی، برای آذربایجان ایران شناسنامه ای مجعول، مناسب با سیاست تجاوزکارانهٔ خود بسازد، و از جمله عده ای از مشاهیر علم و ادب ایران را «ترک» بنامد. متصدیان اجرای این برنامه سالهاست به کار خود مشغول اند، و دروغ سازان و دروغ پردازان دولت شوروی سابق و اینک جمهوری آذربایجان - دقیقاً در تعقیب سیاست پان تورکیست های ترکیه - در این زمینه گام بر می دارند.

به طور کلی اساس استدلال آنان در این سالها به طور خلاصه بر این چند اصل استوار بوده است:

از زمانهای بسیار دور، فقط یک «آذربایجان» وجود داشته است که پس از امضای قراردادهای گلستان و ترکمانچای در زمان فتحعلیشاه قاجار، به دو بخش تقسیم شده است، بخشی در شمال رود ارس و بخش دیگر در جنوب آن. پس باید این دو بخش را به یکدیگر ملحق ساخت، لابد به مانند آلمان شرقی و غربی، و ویتنام شمالی و جنوبی! در اثبات این موضوع، «تاریخنگاران» و «محققان» عصر استالین از جمله مسألهٔ آذربایجان شمالی و جنوبی را نیز مطرح ساختند و آن را به قرون پیشین حتی دورهٔ ساسانیان نیز تسری دادند.

به عقیدهٔ آنان، ساکنان آذربایجان ایران از قدیم ترین زمان، همه بی استثناء «ترک» بوده اند.

و در نتیجه شاعران و دانشمندان فارسی زبان ساکن آذربایجان ایران و اران قدیم تا حدود قرن هفتم هجری نیز «ترک» بوده اند و آثار خود را به دلایلی به زبان فارسی سروده یا نوشته اند!

آنان برای بلعیدن آذربایجان ایران، سالهاست که مطالب نادرست دیگری را نیز عنوان می کنند که ذکر آنها در این مختصر نمی گنجد. اما به یاد داشته باشیم که تکرار یک دروغ در طی هفتاد هشتاد سال ممکن است روزی کارساز شود، به خصوص هنگامی که طرف مقابل (جمهوری اسلامی ایران) سکوت کند و در ردّ دعاوی آنان عملاً وارد میدان نشود.

اینک به اختصار، ادعاهای اساسی آنان را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- می گویند از روزگاران قدیم فقط یک «آذربایجان» وجود داشته است که به موجب قراردادهای گلستان و ترکمانچای به دو بخش تقسیم شده است. بررسی قرارداد گلستان (۱۲۲۸ ق. / ۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (۱۲۴۳ ق. / ۱۸۲۸ م.) بطلان این ادعا را ثابت

می کند. زیرا فصل سوم قرارداد گلستان، و ماده سوم قرارداد ترکمانچای به این شرح است: فصل سوم [قرارداد گلستان]: اعلیحضرت قدر قدرت... ایران به جهت ثبوت دوستی... که به... ایمبراطور کل ممالک روسیه دارند... ولایات قرا باغ و گنجه که الان موسوم به یلزابتویول است و اولگای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و شمال داغستان و گرجستان و محال شوره کل و آجوق باش و گروزیه و منگریل و ابخاز و تمامی اولگا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمبریه روسیه می دانند.

ماده سوم [قرارداد ترکمانچای]: اعلیحضرت شاه ایران... ولایت ایروان را از این سو و آن سوی ارس و ولایت نخجوان را به امپراتوری روسیه واگذار می کنند.^۴

به طوری که ملاحظه می شود در قرارداد گلستان مطلقاً از «آذربایجان» نام برده نشده است، در حالی که چون بخشی کوچک از ولایت طالش ایران، به موجب این قرارداد به تصرف روسیه درآمده است، از آن با عبارت: «هرجا از ولایت طالش...» یاد شده است، اگر در زمان امضای این قرارداد، آذربایجان یکپارچه ای وجود می داشت که بخشی از آن واقع در شمال رود ارس به تصرف روسیه درآمده بود، در قرارداد ذکر می کردند. «هرجا از ایالت آذربایجان» که به تصرف روسیه درآمده است، در حالی که در این قرارداد از آنچه در شمال رود ارس به تصرف روسیه درآمده است با ذکر ولایات قرا باغ و گنجه و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و... یاد شده است، بی اشاره به این که این ولایات بخشی از «آذربایجان» است.

از سوی دیگر آنچه بطلان نظریه وجود آذربایجان یکپارچه را ثابت می کند مطالبی است که در «دایرة المعارف روسی» (تاریخ چاپ از ۱۸۹۰ به بعد، محل انتشار: سن پترزبورگ و لایپزیگ) در ذیل دو مدخل «آلبانیا» (جمهوری آذربایجان فعلی) و «آذربایجان» آمده است بدین شرح:

آلبانیا نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود کیروس (کُر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان و جنوب داغستان هستند.

در همین کتاب به صراحت نوشته شده است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می گردد». به علاوه در این دایرة المعارف، «ترکی زبانان قفقاز همه جا «تاتار» نامیده شده اند».

آذربایجان یا ادریجان (سرزمین آذر- آتش، به زبان پهلوی اتور پاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردیال) و عراق عجم (ماد)، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند، از شرق به استان گیلان که در کرانهٔ دریای خزر...، در سدهٔ هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد.....

به طوری که ملاحظه می شود در «دایرة المعارف» چاپ روسیهٔ تزاری «هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه»، همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است، بلکه تنها از یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است. به علاوه بر طبق آنچه در همین «دایرة المعارف» آمده است، آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد، و این خود نمودار آن است که آن سو، و به دیگر سخن شمال رود ارس، آذربایجان نبوده است.^۵

۲- و اما عنوانهای ساختگی «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» که سالهاست بر سر زبان افراد معینی افتاده است، هیچ گونه پشتوانهٔ تاریخی ندارد. اگر آذربایجان یکپارچه ای وجود می داشت، کاربرد این دو نام قابل توجیه بود، ولی چنان که گفتیم تا سال ۱۹۱۸ جز یک آذربایجان (آذربایجان ایران) آذربایجان دیگری وجود نداشته است. ما در ایران حتی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ از ترک زبانان شمال رود ارس با عنوان «قفقازی» یاد می کردیم، و زبان ترکی آنان را «ترکی قفقازی» می خواندیم در برابر «ترکی تبریزی» و «ترکی اسلامبولی». استعمال عنوانهای «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» حتی در دوران اشغال ایران به توسط ارتش شوروی و ارتش انگلیس در جنگ جهانی دوم، در مطبوعات حزب تودهٔ ایران نیز به کار نمی رفت. گرچه به یقین از سالهای پیش، این دو نام مجعول در قفقاز و سازمانهای کمونیستی شوروی رایج بوده است. اگر اشتباه نکنم، اولین بار، «ایرانیانی» که این دو نام را به کار بردند برخی از سران فراری فرقهٔ دموکرات آذربایجان بودند که پس از آذر ۱۳۲۵ با سقوط پیشه وری و حکومت دست نشانده اش و فرار به جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، آن را در مطبوعات باکو برای خوشایند کمونیستهای آن منطقه به کار بردند تا وابستگی بی چون و چرای خود را به میر جعفر باقراف نخست وزیر و دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، و عضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نشان دهند، مانند:

رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میر جعفر باقراف

از تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر پنجه های سیاه شوونیستهای فارس دست و پا می زنند، برعهده دارد، سه سال تمام می گذرد... سویمین سال تأسیس این فرقه مبارز را به کلیه علاقه مندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می گوئیم. عده ای از اعضای فرقه، حکومت ملی و سازمان فدایی ها... به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده اند.

در قطعنامه فعالان «فرقه دموکرات آذربایجان» به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقه مذکور نیز آمده است:

از کمیته مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجه و کمکهایی که برادران همخون ما به ویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میر جعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود آذربایجان شمالی نسبت به ما مبذول داشته اند سپاسگزاری کند.

و در تلگراف دیگری از سران فراری فرقه دموکرات آذربایجان خطاب به میر جعفر باقراف می خوانیم:

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی ست، مانند همه خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.^۱

۳- تکیه «تاریخنگاران» فرمایشی دوران استالین، و پیش از آنان پان تورکیست های عثمانی و ترکیه، برای تجزیه آذربایجان از ایران بر «ترک بودن» آذربایجانیان است، در حالی که اسناد تاریخی چنین ادعایی را تأیید نمی کند. موضوع اساسی در این باب تئوری بان تورکیست هاست بدین شرح که هر جا ترک زبانی زندگی می کند، آن سرزمین از قدمترین زمان «ترک نشین» بوده است. اینان بین «ترک بودن» و «ترک زبان بودن» نیز تفاوتی قائل نیستند. در صورتی که حقیقت جز این است لاقلاً درباره آذربایجان ایران. زیرا تا قرن پنجم هجری از حضور ترکان در آذربایجان ایران خبری نداریم. به نوشته احمد کسروی نخستین بار، پیش از سال ۴۱۱ قمری عده ای از ترکان یا غزان (دو هزار خرگاه، هر خرگاهی را روی هم هفت یا هشت تن می توان شمرد) وارد آذربایجان شدند و دومین دسته غزان در سال ۴۲۹ به این سرزمین کوچ کردند. و این امر در سالهای بعد با حملات غزان به آذربایجان و قفقاز و آسیای صغیر ادامه یافت. ساکنان آذربایجان، پیش از آن که از حدود قرن هفتم و هشتم هجری به بعد به زبان ترکی سخن بگویند، به یکی از لهجه ها یا زبانهای ایرانی به نام «آذری» سخن می گفتند. در اثبات این امر احمد کسروی و احسان

پارشاظر موضوع را از نظر علمی مورد بررسی قرار داده اند.^۷

ولی پان تورکیست ها و «تاریخنگاران» عصر استالین بر «ترک» بودن همهٔ آذربایجانیان و قفقازیان (در محدودهٔ جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان) تأکید می کردند و در نتیجه از جمله همهٔ شاعران و نویسندگان و دانشمندان فارسی زبان آذربایجان و قفقاز را حتی تا قرن هفتم و هشتم هجری «ترک» می خوانند و برای اثبات آن به جعلیات مختلف دست می زنند. همان طوری که پیش از این اشاره گردید، در این باب حق تقدم با پان تورکیست های عثمانی و ترکیه است که حتی زرتشت را نیز ترک خوانده بودند. به عقیدهٔ «محققان» شوروی، شاعرانی مانند نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، مجیرالدین ییلقانی و مولانا جلال الدین همه «ترک» بوده اند. سر و صدای این موضوع به خصوص در دههٔ ۱۹۳۰ در شوروی بلند شد. در آن سالها پس از کشتارهایی که در جمهوریهای مختلف شوروی از مخالفان به عمل آمده بود در صدد برآمدند، در هر جمهوری مجالس بزرگداشت و جشنی برای یکی از بزرگان آن سرزمین برپا کنند تا خاطرهٔ کشتارها به فراموشی سپرده شود. در هر جمهوری، بزرگی را یافتند و مجلسی برایش برپا کردند. ولی در جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان ازین ترکان کسی را نیافتند. قرعه به نام نظامی گنجوی زده شد. در حالی که همهٔ علما و محققان آن منطقه به خوبی می دانستند که نظامی ترک نبوده است و هیچ یک از آثارش به زبان ترکی نیست.^۸ اجرای این برنامه به عهدهٔ میرجعفر باقراف مرد مقتدر آذربایجان شوروی واگذار شد. پس، وی «محققان» و «تاریخنگاران» را واداشت در آراء قلبی خود تجدید نظر کنند و نظامی را «شاعر آذربایجان» و شاعری ترک بنامند. با آن که نظریات میرجعفر باقراف در آن روزگار چون وحی منزل تلقی می شد، ولی کسی را هم یارای آن نبود که نظامی را ترک بخواند. بدین جهت در شوروی سابق به کاری استثنایی دست زدند و دست به دامان استالین شدند تا وی نظامی را شاعر آذربایجان و ترک معرفی کند. پس استالین در تاریخ سوم آوریل ۱۹۳۹ در مصاحبه ای با روزنامهٔ پراودا ادعا کرد بخشی از آثار نظامی به زبان ترکی ست:

رفیق استالین ضمن مصاحبه با نویسندگان دربارهٔ شاعر آذربایجان، نظامی سخن می گفتند و قطعاتی از آثار او را در میان گذاشتند تا به وسیلهٔ سخنان شاعر این نظریه را رد کنند که گویا شاعر بزرگ برداران ما، آذربایجانیها را باید به ادبیات ایران تقدیم نمود فقط به آن دلیل که شاعر قسمت بزرگ آثار خود را به زبان فارسی نوشته بود.^۹

و بدین ترتیب بود که میرجعفر باقراف توانست محققان آذربایجان و دیگر جمهوریهای شوروی را برای بزرگداشت «نظامی شاعر بزرگ آذربایجان» بسیج کند و مجالس متعددی

برای نظامی در سراسر شوروی برپا سازد. و بر قامت نظامی گنجوی پارسی سرای - که برخلاف نظر استالین حتی یک بیت هم به ترکی نسروده است - جامه ترکانه بپوشاند. آن گاه آذربایجان شوروی را نظامی باران کردند، میدانها، خیابانها، پارکها و موزه ها و... به نام نظامی مزین گردید. از مجسمه نظامی در «جمهوری آذربایجان» پرده برداری شد. کار به همین جا خاتمه نیافت، متملقان، از نظامی، کمونیستی تمام عیار به جهانیان عرضه کردند چنان که الکساندر نادیف نویسنده شوروی گفت: «شاعر از قبر برخاست تا همراه ما فرهنگ سوسیالیستی بسازد»، و دیگری اظهار داشت: بزرگترین دستاورد نظامی «مبارزه او بر ضد ظلم توده های زحمتکش» بود، محقق دیگری نوشت: «پارسیگویی نظامی، منافی ترک بودن او نیست».^{۱۱} هموطن ما دکتر جواد هیئت که از خرمن پان تورکیست ها در ترکیه خوشه ها چیده است برای آن که از «محققان» شوروی عقب نماند، در سالهای بعد درباره نژاد آذربایجانیان ایران - که خود وی نیز از ایشان است - نوشت:

«اوغوزها که اجداد ترکان آسیای صغیر و آذربایجان و عراق و ترکمنها را تشکیل می دهند از اقوام ترک هستند و قبل از آن که اسلام بیاورند در شمال ترکستان زندگی می کردند...». «اوغوزهای جدید اجداد ترک زبانان ترکیه و آذربایجان را تشکیل می دهند...».^{۱۲}

وی درباره «زبان فارسی» نیز نظریه بدیعی! اظهار داشته است:

کسی نمی تواند منکر این واقعیت باشد که زبان فارسی از خارج از ایران، یعنی از آن طرف جیحون به وسیله ترکان غزنوی و سلجوقی به ایران آمده و با قدرت سلاطین ترک، زبان رسمی و ادب ایران و آسیای صغیر و هندوستان گردیده و بعداً هم با همکاری شعرای کلاسیک ترک زبان به این پایه ادبی رسیده است.^{۱۳}

در زمان سلاجقه، زبان فارسی، زبان رسمی ایران و آسیای صغیر شد، و ترک زبانان اکثراً آثار خود را به فارسی نوشتند و در این زبان آثاری مانند مثنوی مولوی و دیوان عزلیات شمس و امثال آن آفریدند.

آنچه به اختصار از نظر تان گذشت سیاست کلی پان تورکیست ها و دولت شوروی بود درباره آذربایجان ایران و ترک بودن مشاهیر علم و ادب آذربایجان و قفقاز تا حدود قرن هفتم و هشتم هجری. در آخرین سال حیات دولت شوروی با روی کار آمدن گورباچف، با آن که تغییرات بنیادی در سیاست شوروی از سوی وی به عمل آمد، درباره آذربایجان و «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» و امثال آن تغییری به وجود نیامد، چنان که در برگزاری مراسم هشتصد و پنجاهمین سالروز تولد نظامی در مسکو و دیگر شهرهای مهم شوروی همان سخنانی گفته شد که در دوران استالین «تاریخنگاران» و «محققان» شوروی

گفته بودند. براساس گزارش هفته نامهٔ «پانوراما آذربایجان»، در این مراسم همه جا از نظامی با عنوان «شاعر و نابغهٔ بزرگ آذربایجان» یاد شده است، بی آن که اشاره ای شده باشد که آثار او به زبان فارسی ست. آقای پولاد بلبل اوغلی وزیر فرهنگ «جمهوری آذربایجان» در مصاحبهٔ مفصل خود از جمله دربارهٔ جاودانگی نظامی گفته است: «اگر نظامی در سراسر زندگی خود تنها ابیات فراموش نشدنی «سن سیز (sen sız) را نوشته بود، نامش سزاوار ثبت در تاریخ می بود». وی سپس به نمایشگاههای نقاشی، کنسرتها، کنفرانسهها، نمایش فیلمهای آذربایجانی از تلویزیون مرکزی یاد کرده، و آن گاه به پرده برداری از مجسمهٔ نظامی در مسکو که هدیهٔ آذربایجان به روسیه محسوب می شود (واقع در خیابان استانیسلا، شمارهٔ ۱۶، در میدانی که در مقابل محل نمایندگی خودمختاری جمهوری آذربایجان) پرداخته و از سخنرانان در این آیین یاد کرده است. در تمام این مراسم ظاهراً از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران شخصی حضور نداشته است. ولی آقای وولکان دورال سفیر ترکیه، در سخنان خود به این موضوع تصریح کرده است که نظامی «یکی از پر خواننده ترین و محترم ترین شاعران در ترکیه است».^{۱۳}

وقتی در سالهای پیش ترجمهٔ مطالب «پانوراما آذربایجان» را می خواندم، دو سؤال پیش رویم قرار گرفت. یکی شعر «سن سیز» نظامی بود که از آن خبری نداشتم، و دیگری این بود که سالهاست در ترکیه خط فارسی - عربی منسوخ گردیده، و بسیار به ندرت کسی در آن کشور می تواند نوشته های فارسی را بخواند، پس وقتی سفیر ترکیه گفته است نظامی پر خواننده ترین شاعران در ترکیه است، بایست تمام آثار نظامی را به ترکی رایج در ترکیه ترجمه و با الفبای جدید چاپ کرده باشند. در این صورت آیا ممکن است توضیح داده باشند که اصل اشعار نظامی به زبان فارسی ست؟ گمان نمی کنم. در مورد شعر «سن سیز» موضوع را در مجلهٔ ایران شناسی مطرح و از آگاهان خواهش کردم هر اطلاعاتی در این باب دارند بنویسند تا در مجله برای آگاهی علاقه مندان به چاپ برسد.^{۱۴}

خوشبختانه محقق گرامی علی اصغر سعیدی، از تهران، در پاسخ بنده نامه ای به تاریخ یازدهم تیر ۱۳۷۱ نوشت. چون جواب وی دربارهٔ شعر «سن سیز» حائز کمال اهمیت است آن را به طور کامل در این مقاله نقل می کنم:

... دربارهٔ شعر ترکی «سن سیز» که به غلط و از روی غرض خاص، اثری از نظامی گنجوی قلمداد شده است، از خوانندگان مجله سؤال فرموده بودید. لازم دانستم توضیح زیر را به عرضتان برسانم. همان طور که جناب عالی بهتر از بنده می دانید نظامی [گنجوی] شعر ترکی ندارد و در آن قرن،

هیچ کدام از شاعران ساکن آن دیار، یا آذربایجان خود ما، به دلیل بیگانه بودن با این زبان، نمی توانستند به ترکی شعر بگویند. اما در قرن اخیر یکی از شاعران قفقاز، که من توانستم به درستی نامش را به دست آورم، قطعه شعری به ترکی ساخته و ادعا کرده است که ترجمهٔ شعری از نظامی ست. آهنگساز توانا، اوزیر (Uzeir) حاجی بیگ اف، که در آن سوی ارس گویا به بتهوون شرق معروف شده است، و آثار ماندگاری مانند مشهدی عباد، آرشین مال آلان، اپرای لیلی و مجنون، کوراوغلی و... را ساخته است، آهنگ زیبایی برای آن شعر ساخته، و خوانندهٔ معروف: «بلبل» که از عنوان «پروفسوری» هم برخوردار بود، حتماً با آن صدای هموار و دلنشین خود، که در ایران، اخیراً به این گونه صداها، «صدای مخملی» می گویند، این ترانه را بسیار استادانه و گوشنواز خوانده است. بنده تمامی بیتهای آن قطعه را که با ردیف «سن سیز» سروده شده و در بیت آخر بسیار زیرکانه نام «نظامی» آمده است، و از این رو خیلی از نا آگاهان، این شعر را سرودهٔ خود نظامی می دانند، با ترجمهٔ تقریباً کلمه به کلمهٔ آن به زبان فارسی، خدمتتان می فرستم، تا با تسلط کاملی که در شعر و ادب فارسی دارید، خودتان بررسی و ملاحظه بفرمایید که به کدام یک از آثار آن شاعر بزرگ شباهت دارد:

هر گجه م اولدی کدر، فسه، فلاکت سن سیز
 هر نفسی چکدیم هدرگندی اوساعت سن سیز
 سنین او جلب الین وصلینه آندا یشدیم اینان
 هجرینه یاندی گوتول یوخ داها طاقت سن سیز
 اوزگه بیر یاری نجه آختاریم ای نازلی صنم؟
 پیلیریم سنده ددین یوخ بارا حاجت سن سیز
 سن مینم قلبیمه حاکم سونه قول او کدی گولوم
 سن عزیز سن من اوچون، من هجم، آفت سن سیز
 سن نظامی دن اگر آرخاین اولسان دا گولوم
 گجه گوندوز هارا بیم اولمادی راحت سن سیز

ترجمه:

هر شبم تیره، [پراز] غصه و فلاکت شد بی تو
 هر نفسی که کشیدم در همان ساعت به هدر رفت بی تو
 به وصل جلب کنندهٔ تو سوگند خوردم باور کن
 دلم در هجرت سوخت، دیگر طاقت ندارم بی تو

چگونه در جستجوی یار دیگری باشم ای نازنین صنم
 می دانم که گفתי به یار حاجتی نیست بی تو
 تو حاکم قلب من هستی، دل من بندهٔ توست
 تو عزیزی برای من، من هیچم، ای آفت، بی تو
 عزیز دلم، تو اگر از جانب نظامی خاطرت جمع باشد
 شب و روز فریاد من لحظه ای آرام نشد، بی تو.^{۱۵}

آنچه به اختصار گفته شد دورانی را در بر می گیرد که با سقوط روسیهٔ تزاری آغاز گردید و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پایان پذیرفت. پس از سقوط دولت شوروی، و تشکیل جمهوریهای مستقل در آن سرزمین، «جمهوری آذربایجان» (به جای جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان) نقش دولت شوروی سابق را دربارهٔ تجزیهٔ آذربایجان، ایران و الحاق آن به جمهوری واقع در شمال رود ارس برعهده گرفته و به تبلیغات وسیع در این باره پرداخته است که به برخی از آنها اشاره می گردد.

در اوایل زمستان ۱۳۶۸ عده ای از ساکنان «جمهوری آذربایجان»، سیمهای خاردار و نشانه های مرزی را از بین بردند و به آب زدند و بدون ویزا به آذربایجان ایران آمدند. آنان کار خود را به صورت نمادین وحدت آذربایجان انجام دادند، ولی حکومت اسلامی ایران و برخی از مطبوعات وابسته، با خوش خیالی، این اقدام را نشانه ای از «اخوت اسلامی» دانستند. مقامات دولت ایران شعار «آذربایجان بیر اولسون...» (آذربایجان یکی شود) را به گستردگی و یکپارچگی این اقوام در خواسته های اسلامی تفسیر کردند. در حالی که چنین نبود. در آستانه سال ۱۳۷۱ که ایلچی بیگ رهبری جمهوری آذربایجان را به دست گرفت، در ضرورت رهایی «آذربایجان جنوبی» از قید ستم ایرانیان سخن گفت. در خرداد ۱۳۷۲ که حیدر علی اف رئیس جمهوری آذربایجان شد، سازمانی به نام «جبهه ملی مستقل آذربایجان جنوبی» در آن کشور تشکیل شد مرکب از گروههایی به نام فدائیان آذربایجان جنوبی، فرقهٔ دموکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی، و جبههٔ خلق آذربایجان.^{۱۶} این گونه کوششها در دوران ریاست جمهوری حیدر علی اف به اوج خود رسید. از یاد نبریم که حیدر علی اف وقتی در رژیم کمونیستی شوروی از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بود، به «آذربایجان جنوبی»، چشم طمع دوخته بود، چنان که روزی در مصاحبه با خبرنگاران غربی اظهار داشته بود که آذربایجانیهای شوروی «به کمال رشد رسیده اند»، «در حالی که مردم آذربایجان ایران همچنان عقب مانده اند» و سپس تصریح کرده بود «شخصاً امیدوارم آذربایجانها در آینده متحد شوند».^{۱۷} برای رسیدن به این مقصود است

که از سال ۱۹۹۷ تا کنون چند «کنگره جهانی آذربایجانها» از طرف «جمهوری آذربایجان» در شهرهای مختلف جهان تشکیل شده است. در دومین کنگره آذربایجانها که در شهر واشنگتن (در روزهای ۳۰ و ۳۱ ماه مه ۱۹۹۸ / ۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۷۷) با حضور عده ای از رجال جمهوری آذربایجان تشکیل گردید، از جمله دو نقشه رنگین به نمایش گذاشته شده بود: یکی نقشه «آذربایجان مستقل» از ایران بود که از سوی «جبهه متحد آذربایجان مستقل» (واحد مستقل آذربایجان جبهه سی) چاپ شده و در آن، از اردبیل و تبریز و ارومیه در شمال غربی ایران، تا همدان و اراک و زنجان و قزوین در جوار تهران، به عنوان محدوده آذربایجان ایران مشخص شده است. براساس این نقشه «آذربایجان مستقل»، دارای ۹ «مرکز مدیریت» (استان) خواهد بود که به ترتیب عبارتند از: اراک، اردبیل، قزوین، همدان، مراغه، ارومیه، ساووج، تبریز، و زنجان. حیرت انگیزتر از این نقشه، نقشه دیگری بود: نقشه «کشور مستقل و متحد آذربایجان» (ادغام شده جمهوری آذربایجان و استان آذربایجان ایران) که ظاهراً پس از جدایی کامل استان آذربایجان از ایران، قرار است به وجود آید!

این کنگره با پیام حیدر علی اف رئیس جمهوری وقت آذربایجان که توسط هدایت اروج اف مشاور رئیس جمهوری در امور ملیتها قراءت شد افتتاح گردید. از سال ۱۹۹۷ به بعد، کنگره های سوم و چهارم و پنجم آذربایجانها نیز تشکیل شده و قرار بوده است کنگره ششم در یکی از شهرهای ترکیه برگزار گردد.^{۱۸} از برگزاری کنگره های بعدی خبری ندارم.

به جز این کنگره ها، حیدر علی اف روزهای ۱۸ و ۱۹ آبان ۱۳۸۰ / ۹ و ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ را نیز برای تشکیل «نخستین کنگره آذربایجان جهان به منظور تضمین وحدت و همبستگی فعالیت جوامع آذری در سایر کشورها» در شهر باکو اعلام کرد که نویسنده این سطور از تشکیل آن نیز بیخبر است. به طور کلی در سالهای اخیر حیدر علی اف و سپس پسرش که به ریاست جمهوری آن سرزمین رسیده است از حمایت کمپانیهای نفتی امریکایی برای مقاصد خود بهره برداری می کنند و از حمایت دولت اسرائیل نیز، در حالی که جمهوری اسلامی ایران با این دو کشور رابطه ای ندارد.

در برابر این همه فعالیتهای آشکار جمهوری آذربایجان برای تجزیه آذربایجان از ایران، دولت جمهوری اسلامی ایران سکوت مطلق اختیار کرده است. چرا؟ ذکر تمام دروغها و ادعاهای پان توریست ها و طرفدارانشان در مورد ایران، در این مختصر نمی گنجد، بدین جهت در این جا فقط به چند مورد دیگر آن اشاره ای می کنم و

می گذرم.

همان طوری که سالهاست نامهای مجعول «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» را بر سر زبانها انداخته اند، در سالهای اخیر لفظ «آذری» را نیز به غلط و برای مقاصد خاص خود به کار می برند. پیش از این اشاره گردید که «آذری» نام یکی از زبانها، و به قول برخی نام یکی از لهجه های ایرانی ست که ساکنان آذربایجان- تا پیش از غلبهٔ زبان ترکی در آن منطقه- به آن زبان سخن می گفتند و آثار مکتوبی از آن نیز در دست است. اینک دروغگویان، لفظ «آذری» را به جای ترکی، آذربایجانی، و قفقازی به کار می برند: «زبان آذری» (زبان ترکی رایج در دوسوی ارس)، «موسیقی آذری» (موسیقی آذربایجانی یا قفقازی)، «نوازندگان آذری» (نوازندگان آذربایجانی یا قفقازی). کار به جایی رسیده است که در سالهای اخیر عده ای از هموطنان نیز به جای ترکی، کلمهٔ آذری را به کار می برند، در حالی که زبان رایج در آذربایجان در قرنهای اخیر «ترکی» ست.

دروغگویان در آمارهایی که از تعداد ترک زبانان ایران اعلام می کنند نیز هر سال نسبت به گذشته بر عدهٔ ترک زبانان یا به قول خودشان «آذری ها» می افزایند، چنان که در این اواخر ادعا کرده اند که اکثریت ایرانیان «آذری» هستند!

در یکی دو سال اخیر نیز برای اثبات ادعاهای دروغ خود، پای سازمانهای بین المللی را به میان کشیده اند. چنان که در هفته نامهٔ امید زنجان که لابد در زنجان، و با اجازهٔ وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران منتشر می گردد، دروغهایی شرم آور بدین شرح چاپ شده است:

سازمان یونسکو طی آماری ترکی را سومین زبان با قاعده و زندهٔ دنیا معرفی کرده و فارسی را لهجهٔ سی و سوم عربی به حساب آورده است.

زبان ترکی بیش از بیست و چهار هزار فعل دارد.

سازمان یونسکو سال ۱۹۹۹ میلادی را سال «ده قور قود» نامگذاری کرده است. این افتخار

بزرگ بر ترک زبانان مبارک باد.^{۱۹}

به جای مقامهای مسؤول فرهنگی ایران، و از جمله «فرهنگستان ایران»، که به قول سعدی چنان خفته که...، یکی از محققان ایرانی، سلیم نیساری، مچ دروغگویان را گرفته و موضوع را کتباً از سازمان یونسکو در پاریس استفسار کرده است که آیا سازمان علمی و فرهنگی یونسکو وابسته به سازمان ملل متحد چنین فتوایی داده است؟ یونسکو جواب داده است: هرگز، هرگز:

بسمه تعالی

سازمان یونسکو طی آماری ترکی را
 سومین زبان با قاعده و زنده دنیا معرفی
 کرده و فارسی را لهجه سی و سوم
 عربی به حساب آورده است.

زبان ترکی بیش از بیست و چهار هزار
 فعل دارد.

سازمان یونسکو سال ۱۹۹۹ میلادی را سال
 «دده قور قود» نامگذاری کرده است
 این افتخار بزرگ بر ترک زبانان مبارک باد.

منته نامه امید زنجان

تصویر صفحه ای از هفته نامه امید زنجان

یونسکو - مورخ ۱۳ مارس ۲۰۰۲

در جواب نامه مورخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۲ که پرسیده بودید آیا یونسکو اعلامیه ای در مورد درجه بندی زبانهای مهم جهان منتشر ساخته است، اشعار می دارد که یونسکو هرگز به صدور چنین اعلامیه غیر منطقی مبادرت نکرده است. برای سازمان یونسکو هر زبانی در نفس واحد و منحصر خود در ردیف زبانهای دیگر، ارزشمند است که در عین حال تنوع فرهنگی جهان را تأمین می کند. امضاء: دبیر کنکد یویا - اداره میراثهای فرهنگی یونسکو.^{۲۰}

یونسکو ظاهراً خبر نداشته است که پان تورکیست ها تابع منطق نیستند. اگر بودند، ده دوازده میلیون کردان ساکن ترکیه را به مدت چند دهه «ترکان کوهستانی» نامگذاری نمی کردند تا به جهانیان مدلل سازند همهٔ ساکنان کشور ترکیه بی استثناء «ترک» اند. دولت ترکیه به استاد قول کزلی اغلو، مورخ سرشناس پان تورکیست، جامعهٔ ترکانه بر قامت میلیونها «کرد» ساکن آن کشور پوشانیده بود، زیرا این دانشمند ترک به صراحت اظهار نظر کرده است که: «این نکته که کردان از جمیع جهات ترک هستند، واقعیتی ست روشن وانکار ناپذیر، همانند آن که بگویم دو ضرب در دو (۲×۲=۴) می شود، چهار».^{۲۰}

گرچه دولت ترکیه در چند سال اخیر برای آن که بتواند وارد اتحادیهٔ کشورهای اروپایی شود، از ترک بودن کردان دست برداشته، و کردان را «کرد» می خواند و نیز اجازه داده است در تلویزیون آن کشور بخشی به آنان اختصاص داده شود تا کردان به زبان کردی، نه «ترکی»، برنامه های خود را بخش کنند.

اینها بخشی از ادعاهای دشمنان ایران است که سالهاست کوشش می کنند آذربایجان را از ایران جدا سازند. یعنی درصددند نقشهٔ غلام یحیی و پیشه وری و میرجعفر باقراف را، در عصر حکومت اسلامی ایران جامعهٔ عمل پیوشانند. سؤال این است که دولت جمهوری اسلامی ایران در برابر این همه دعاوی بی بنیاد چه واکنشی نشان داده است؟ حقیقت آن است که هیچ دولت اسلامی ایران در این سالها نه فقط در برابر آنان سکوت اختیار کرده است، بلکه شرایطی نیز به وجود آورده است که آذربایجانیان شریف، در ایران، جرأت مقابله با یاوه گویان پان تورکیست را ندارند. چه شاهدی از این بهتر که چندی پیش عده ای از صاحب نظران، در تهران، پیشنهاد کردند برای معرفی نسخهٔ خطی ارجمند منحصر به فرد سفینهٔ تبریز کنفرانسی در دانشگاه تبریز برپا شود. می دانید دانشگاه تبریز که در داخل خاک ایران قرار دارد و با بودجهٔ دولت اسلامی ایران اداره می شود به پیشنهاد دهندگان برگزاری کنفرانس چه پاسخی داده است؟ پاسخ داده است به شرطی اجازه می دهیم این کنفرانس در دانشگاه تبریز تشکیل شود که دکتر محمد امین ریاحی، ایرج افشار، کاوه بیات، دکتر منوچهر مرتضوی، و دکتر نصرالله پورجوادی در آن شرکت نکنند! چرا؟ زیرا این پنج تن در دوران حکومت اسلامی مقاله ها و کتابهایی دربارهٔ دفاع از تمامیت ارضی ایران و جدایی ناپذیر بودن آذربایجان ایران، و ایرانی بودن آذربایجانیان نوشته اند. بدیهی ست پس از وصول این پاسخ، کنفرانس تشکیل نگردید، و مقامهای مسؤول جمهوری اسلامی نیز کمترین عکس العملی در برابر دانشگاه تبریز از خود نشان ندادند. شما تصور می کنید اگر آذربایجان در اختیار غلام یحیی و پیشه وری و میرجعفر

باقراف بود، دانشگاه تبریز جوابی جز این می داد؟

تردید وجود ندارد که از آغاز تشکیل جمهوری اسلامی در ایران تا به امروز افرادی از تجزیه طلبان و هواداران پیشه وری ها و غلام یحیی ها در حکومت ایران نقشهای مهمی بر عهده دارند، و اگر برخی از زمامداران حکومت اسلامی خود با چنین اندیشه هایی موافق نباشند، برای حفظ مقام خود، ظاهراً جرأت نمی کنند به مقابله با آنان برخیزند. یکی از دلایل روشن این امر سکوت اخیر مقامهای درجه اول جمهوری اسلامی ست در برابر اظهارات گستاخانه وزیر خارجه مملکتی به اسم «جمهوری آذربایجان». وزیر خارجه آن کشور برای تسلیم دعوتنامه دولت متبوع خود به محمد خاتمی رئیس جمهوری به ایران آمده بود تا وی از آن کشور بازدید کند. وزیر خارجه آذربایجان در جلسه ای رسمی، در حضور وزیر خارجه ایران، تمام ایرانیان ترک زبان را «اقلیت» جمهوری آذربایجان نامید، و وزیر خارجه ایران دم برنیآورد و رئیس جمهوری ایران هم دعوت را پذیرفت و همراه وزیر خارجه اش به باکورفت و در آن سرزمین هم حتی اشاره ای در رد ادعای بی پایه وزیر خارجه آذربایجان نکرد. ممکن است کسانی این عمل را مثل اعلای «نجابت اسلامی» بدانند، ولی صاحب نظران برای این کار لفظ دیگری به کار می برند.

بی توجهی به دفاع از تمامیت ارضی ایران منحصر به مسأله آذربایجان نیست، چند سال پیش نیز که کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران برگزار گردید. بارها شرکت کنندگان در آن کنفرانس، «خلیج فارس» را «خلیج العربی» خواندند ولی میزبانان شریف و نجیب! سکوت کردند و دم برنیآوردند.

یادداشتها:

- ۱- دکتر عنایت الله رضا: آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز، انتشارات مرد امروز، آلمان، ۱۳۶۷، ص ۲۱۴.
- ۲- دکتر تورج اتابکی: آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸، ۲۵۸.
- ۳- رک. زیرنویس شماره ۱، ص ۲۱۷.
- ۴- سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، چاپ چهارم، به ترتیب ج ۱/۲۵۸-۲۵۸ و ج ۲/۱۸۰.
- ۵- رک. زیرنویس شماره ۱، ص ۵۲-۵۷.
- ۶- رک. زیرنویس شماره ۱، ص ۲۲۳-۲۲۷.
- ۷- احمد کسروی: آذری یا زبان باستان آذربایگان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۱۴؛ احسان یارشاطر: «زبان آذری»، دانشنامه ایران و اسلام، تهران، ۱۳۵۴، دفتر اول، ص ۶۱-۶۹.
- ۸- سرگی آقاجانیان: «پنجاهمین سالگرد یک تحریف فرهنگی (به مناسبت هشتصد و پنجاهمین سالگرد تولد

- نظامی)، «مجلهٔ ایران شناسی، سال ۴، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۱)، ص ۶۶-۷۷.
- ۹- روزنامه پراودا، ارگان حزب کمونیست شوروی، ۳ آوریل ۱۹۳۹.
- ۱۰- هفته نامه «بانوراما آذربایجان» (نشریهٔ نمایندگی خودمختار آذربایجان که از سوی آن جمهوری درمسکو به زبان روسی منتشر می گردید)، مسکو، شمارهٔ ۳۹ مورخ ۳۱ اکتبر تا ۶ نوامبر ۱۹۹۱ و شماره ۴۰ مورخ ۷ تا ۱۳ نوامبر ۱۹۹۱.
- ۱۱- دکتر جواد هیئت: سیری در زبان و لهجه های ترکی، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۱۳، ۱۱۸.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۳۹۲.
- ۱۳- رک. زیرنویس شمارهٔ ۱۰.
- ۱۴- «بزرگداشت نظامی گنجوی در مسکو و پترزبورگ»، «مجلهٔ ایران شناسی، سال ۴، شمارهٔ ۲ (تابستان ۱۳۷۱)، ص ۴۴۵، زیرنویس ۶ و ۷.
- ۱۵- علی اصغر سعیدی: «دربارهٔ شعر ترکی «سین سیز»»، «مجلهٔ ایران شناسی، سال ۵، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۲)، ص ۴۵۹-۴۶۱.
- ۱۶- کاوه بیات: «مسألهٔ آذربایجان»، «مجلهٔ گفتگو، فصلنامهٔ فرهنگی و اجتماعی، تهران، شمارهٔ ۱۲ (تابستان ۱۳۷۵)، ص ۲۹-۴۵.
- ۱۷- Richard Owen, "Rise of the Southern Republics, Moscow Goes a-courting in Muslim Caucasia", *The Times*, London, November 29, 1982, P. 6.
- ۱۸- جلال متینی: «اران قفقاز در صدد بلع آذربایجان»، «مجلهٔ ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۷)، ص ۱۲۷-۱۴۰.
- ۱۹- هفته نامهٔ امید زنجان، تصویر صفحهٔ مورد بحث در همین مقاله چاپ شده است.
- ۲۰- «اطلاعیهٔ یونسکو در مورد درجه بندی زبانها»، کتاب هفته، تهران، مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۱.
- ۲۱- رک. زیرنویس شمارهٔ ۱، ص ۱۰۱.